

# پناهم بده

گفت‌وگوی مارک فیشر و فرانکو «ییفو» براردی

ترجمه‌ی هیمن رحیمی و عرفان آقایی



**مقدمه‌ی مترجمان:** در جنبش کنونی بحث در مورد سیاست و نحوه‌ی مواجهه با آن بار دیگر به بحث رایجی در حیطه‌ی نظریه تبدیل شده است. در این مواقع بحث از امر سیاسی [ساحت تمایز میان دوست و دشمن/ یا به شیوه‌ای آگونیستی در میان رقیبان] و چگونگی کنش‌ورزی در عرصه‌ی سیاست رادیکال بسیار حائز اهمیت است و چالش نظری مهمی برای روشنفکران و نظریه‌پردازان به حساب می‌آید. جلوه‌ی هنری و کنشگری هنرمندانه (آرتیویستی) موجود در خیزش ژینا و حضور فعال جوانان شورانگیز در قالب تهیه‌ی سرود و تسخیر نمادین صحنه و سیاست خیابان اهمیت چگونگی کنش‌ورزی در عرصه‌ی سیاست رادیکال و نحوه‌ی مواجهه و نظروورزی در مورد آن را دوچندان می‌کند. در حالی که خیزش‌های انقلابی معمولاً واجد ویژگی منحصر به‌فرد خود هستند، اما الگوگیری از تحولات این‌چنینی و رویکردهای گوناگون در هنگام مواجهه با آن بسیار حائز اهمیت است. مداخلات آرتیویستی بیش از هرکسی ما را به یاد نظریه‌های ضدهژمونیک شانتال موف می‌اندازد که در کنش‌ورزی در عرصه‌ی سیاست رادیکال بر روی این مسائل تاکید می‌کند.

در گفت‌وگوی پیش رو فرانکو بیفو براردی متفکر اتونومیست ایتالیایی و مارک فیشر متفکر چپ بریتانیایی در پی بحران مالی سال ۲۰۰۸ و تحولات پس از آن و جنبش اشغال در مورد همین مواجهات با سیاست با هم گفت‌وگو می‌کنند. فیشر که به طرفداری از بسیاری از آزادی موف در مواجهه با سیاست می‌ایستد، ساحت سیاست رادیکال را در گرو یک نبرد هژمونیک عظیم می‌داند و معتقد به عدم کناره‌گیری از نهادها و عرصه‌های سیاست است. در مقابل بیفو رویکردی مخالف فیشر به خود می‌گیرد و هرگونه مشارکت در نهادها را به کلی رد می‌کند و معتقد به سیاست در خارج از این حوزه‌هاست و این حوزه‌ها را فاسد می‌داند و امیدی به اصلاح آنها ندارد. به‌نوعی می‌توان گفت که بیفو نیز به تأسی از سایر نظریه‌پردازان اتونومیست از قسمی استراتژی خروج پیروی می‌کند.

بیفو که یکی از فعالین درگیر جنبش اتونومیستی ایتالیا در دهه‌ی هفتاد میلادی بوده است، به‌درستی معتقد است که طغیان‌های شورانگیز ستیزه‌جویی که مشخصه‌ی غالب نبردهای ضدسرمایه‌دارانه است، به همان سرعتی که فوران می‌کنند بدون ایجاد هرگونه تغییرات ماندگاری فروکش می‌کنند. فیشر در مقاله‌ی دیگری تحت عنوان «چگونه یک زامبی را بکشیم: استراتژی پایان نولیبرالیسم» ضمن تصدیق استدلال بیفو مبنی بر فروکش کردن جنبش‌ها، به این نکته اشاره می‌کند که اظهارات بیفو در گفت‌وگوی پیش رو بیشتر مرثیه‌ای برای سازماندهی افقی‌محور است که از دهه‌ی نود به این سو بر جنبش‌های ضدسرمایه‌دارانه غالب شده است و مشکل اصلی جنبش‌های ضد سرمایه‌داری نه برچیدن ساختار سلسله‌مراتبی، بلکه اثربخشی آنها است که نمی‌تواند ساختار سلطه را درهم بشکند. فیشر به این بحث اشاره می‌کند که بیفو بدون رویکردی انتقادی نسبت به اثربخشی سازماندهی افقی‌محور، همچنان از همان رویکرد اتونومیستی دفاع می‌کند.

در خیزش جاری نیز بحث برسر نحوه‌ی سازماندهی بسیار حائز اهمیت است و بحث برسر این که چگونه می‌توان از نحوه‌ی سازماندهی سلسله‌مراتبی امتناع کرد و در عین حال نیز به دام اثربخشی پایین سازماندهی افقی‌محور نیفتیم را بسیار با اهمیت می‌کند. خیزش کنونی بیشتر جلوه‌ای از سازماندهی افقی‌محور با رهبری جوانان و زنان است که حضور پرشوری در جنبش زن، زندگی، آزادی دارند. اما بحث در مورد ادامه‌ی جنبش و نحوه‌ی سازماندهی انقلابی از بحث‌های مهمی است که آینده‌ی جنبش و گام‌های آن به‌سوی انقلاب را تعیین می‌کند. شاید تا مرحله‌ی کنونی سازماندهی افقی‌محور توانسته باشد که پویایی جنبش را حفظ کند و در طول چهل سال اخیر اولین باری باشد که چنین سیاست پایداری را رقم می‌زند، اما به ثمر نشستن خیزش و گام بعدی حرکت چه بسا به اقدامات و نحوه‌ی سازماندهی دیگری نیاز داشته باشد و حرکات دیگری ورای آنچه تاکنون رخ داده‌است، بطلبد.

باید در این میان نیروی دموکراتیک هم‌زمان کارزار ضد‌هژمونیک خود علیه سایر نیروهای غیردموکراتیک را نیز به پیش ببرد، کارزاری که با ارائه‌ی شعارها، نمادها، سروده‌های مترقی می‌تواند امکان هرچه بهتر فرایند هویت‌یابی دموکراتیک و شکل‌گیری یک سوژه‌ی سیاسی جمعی دموکراتیک را میسر سازد، سوژه‌ای که راه به سوی رقم زدن بدیلی دموکراتیک می‌برد. به هر حال بحث در مورد شیوه‌ی سازماندهی، بازتعریف امر سیاسی و چگونگی کنش‌ورزی در عرصه‌ی سیاست رادیکال می‌تواند در ساخت بدیل و آینده‌ای روشن یاری رساند و از همین اکنون لازم است که در فکر ابداع آینده باشیم.



**مقدمه:** در سال‌های دهه‌ی هفتاد میلادی ایتالیا، فرانکو «بیفو» براردی یکی از چهره‌های کلیدی جنبش اتونومیستی بود. ایده‌های اتونومیستی تأثیر به‌سزایی بر مبارزات اخیر ضد-سرمایه‌داری از جمله جنبش اشغال داشته است. نوشته‌های اخیر براردی بر آثار آسیب‌شناختی آنچه وی «نشان سرمایه‌داری»<sup>۱</sup> نامیده است، تمرکز داشته‌اند؛ که به صورت قدرتمندی نابسامانی‌های حاصل از بی‌ثبات‌کاری و ارتباطات-سایبری را تحلیل می‌کند. مارک فیشر در کتاب *رئالیسم سرمایه‌دارانه: آیا بدیلی وجود*

---

<sup>۱</sup> - semiocapitalism: نشان سرمایه‌داری تزی است که ابتدا توسط بودریار و اخیراً توسط بیفو مطرح شده و مبتنی بر این نظر است که سرمایه‌داری به همه‌ی اشکال وجودی نفوذ کرده‌است. به گفته‌ی بیفو «نشان سرمایه‌داری در بحران تولید بیش از حد مطرح است، اما شکل این بحران نه تنها اقتصادی، بلکه روانی نیز هست.» در حقیقت، نشان سرمایه‌داری نه تنها مربوط به تولید مصالح کالاها، بلکه به ایجاد تحریک روانی مربوط است. مترجمین برای این معادل این عبارت ترجیح داده‌اند که به جای سرمایه‌داری شناختی از نشان سرمایه‌داری بهره‌برند. (تمامی پانویس‌ها توسط مترجمین اضافه شده است.)

ندارد؟ (زیرو<sup>۲</sup>، ۲۰۰۹) در مورد افسردگی به‌عنوان یکی از آثار سلطه‌ی فرهنگی سرمایه‌ی نولیبرال بحث می‌کند. در این‌جا، براردی و فیشر شباهت‌ها و تفاوت‌های نهفته در فهم‌شان از وضعیت سیاسی حال حاضر را واکاوی می‌کنند. کتاب *خیزش*: در باب شاعری و سرمایه‌گذاری و توسط انتشارات سمیتکست<sup>۳</sup> در نوامبر ۲۰۱۲ منتشر شد. کتاب دیگر فیشر تحت عنوان *اشباح زندگی من: یادداشت‌هایی در باب افسردگی، هانتولوژی/هستی‌شناسی قائم به شیخ*<sup>۴</sup>، و *آینده‌ی از دست رفته* نیز در اوایل ۲۰۱۳ توسط انتشارات زیرو منتشر شد.

**مارک فیشر:** عنوان فصل اول کتاب جدید من یعنی اشباح زندگی من «ابطال آهسته‌ی آینده»<sup>۵</sup> است - اصطلاحی که از کتاب سال ۲۰۱۱ شما یعنی «پس از آینده»<sup>۶</sup>

---

۲ - Zero: مجموعه کتاب‌های زیرو به همت طارق گدارد و با همکاری مارک فیشر و نویسندگان دیگری ایجاد شد. هدف از توسعه‌ی کتاب زیرو جمع‌آوری کارهای توسعه‌یافته در شبکه‌ی وبلاگ‌نویسی و ایجاد فضای پارادایمی، بین نظریه و فرهنگ عامه‌پسند و همچنین بین فضای سایبری و دانشگاه بوده‌است. آنها برای مشخص کردن کتاب‌های مجموعه‌ی خود عنوان Zir0 books را روی جلد کتاب‌ها حکاکی می‌کردند.

### 3- semiotext(e)

۴ - Hauntology: دریدا این مفهوم را اولین بار این مفهوم را در متن اشباح مارکس مطرح می‌کند، و آن را در برابر آنتولوژی [هستی‌شناسی] قرار می‌دهد. شاید معادل هستی‌شناسی قائم به شیخ برای این مفهوم نیز مناسب باشد. شبه یک وجه پدیداری دارد، هم مادی است و هم غیرمادی، نه هستی دارد و نه نیستی بلکه چیزی است که در حدواسط این‌ها در رفت و آمد است و بنابراین هستی‌شناسی قادر به سردرآوردن از آن نیست. فیشر از این مفهوم برای بسط و تحلیل مفاهیم «آینده‌ی از دست رفته» و «امر غریب» استفاده می‌کند.

۵ - slow cancellation of the future: از نظر فیشر «ابطال آهسته‌ی آینده» قبل از هر چیز در حافظه اتفاق می‌افتد. آینده ابطال می‌شود زیرا چشم‌اندازهای قدیمی به‌عنوان نوآوری‌های گذشته شناخته می‌شوند. بازنمایی‌ها از ژست‌های فراتاریخی به سمت رهایی جدا می‌شوند. ساختارهای احساس تنزل پیدا کرده، انتزاع و دور می‌شود. و در نهایت زمان حال به یک ملغمه‌ی پست مدرنی تبدیل می‌شود که در آن فقط گذشته به‌شکل ابدی و ویرانگری حاضر و آماده است.

### 6- After the Future

برداشتیم. ایده‌ی «ابطال آهسته‌ی آینده» بسیار خوب حس فروکش کردن از مفهوم مشخصی از زمان فرهنگی را به تصویر می‌کشد. ما در عصری زندگی می‌کنیم که می‌توان آن را عصر «پسامترقی» نامید و این عصر جایی است که نوعی دوران واپس‌نگری که ژان بودریار و فردریک جیمسون آن را پیش‌بینی کرده بودند، آن قدر بدیهی تلقی می‌شود که درک کردن آن دشوار است. در «پس از آینده»، شما نوشته‌اید که هرگز قادر نخواهید بود با این حالت نوین دوران سازش پیدا کنید - احساسی که من هم قطعاً در آن سهیم هستم. ما همچنین در زمینه‌ی توضیح پایان آینده با یکدیگر توافق داریم: یعنی ورود نولیبالیسم و سرمایه‌داری پساوردیستی<sup>۷</sup> در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰. از این زمان به بعد، پایان آینده با نوعی از تکنولوژی که در قرن بیست‌ویکم غالب شده، تشدید شده است: چراکه تلفن‌های هوشمند و فضای سایبری به آن میزانی که سیستم عصبی انسان را با مقادیر غیرقابل کنترل محرک‌ها پر می‌کنند، سرعت فرهنگ را افزایش نمی‌دهند.

اما در راه خروج از این تنگنا با هم اختلاف نظر داریم. شما استدلال کرده‌اید؛ در جهانی که سیاست‌های پارلمانی و رسانه‌های جریان اصلی از سوی شرکت‌های بزرگ پیاده‌سازی می‌شوند، بهترین کاری که می‌توانیم بدان امیدوار باشیم، عقب‌نشینی از مناطق محصور مرتبط با تکنولوژی است. در یک مقاله‌ی مهم تحت عنوان «استراتژی‌های سیاست رادیکال و مقاومت زیبایی‌شناختی» [که اخیراً در سایت «تروث

---

<sup>۷</sup> - فوردیسم (Fordism) روشی برای تولید انبوه است که در اوایل قرن بیستم با پیشگامی هنری فورد آغاز شده است. ویژگی اصلی فوردیسم تکنیک‌های خط مونتاژ است که به بهبود تولید و بهره‌وری کمک می‌کردند و اساس آن جمع شدن انبوه کارگران در کارخانه‌های بزرگ است که امکان ارتباط و هماهنگی کارگران بسیار زیاد بود. در دهه‌ی ۱۹۷۰، واحدهای تولید دچار گذار از فوردیسم به پساوردیسم (Post-Fordism) شدند. پساوردیسم نظریه‌ای است که می‌گوید تولید صنعتی مدرن باید به سمت استفاده از واحدهای تولیدی انعطاف‌پذیر کوچک تغییر کند. پساوردیسم به کارگران با مهارت بیشتری نیاز دارد و امکان ارتباط کارگران با هم نیز کمتر است.

ایز کانکرت»<sup>۸</sup> در سپتامبر ۲۰۱۲ منتشر شده است] شانتال موف نظریه‌پرداز سیاسی بلژیکی با این استراتژی مخالفت می‌ورزد و رویکردی را اتخاذ می‌کند که روی مبارزه بر سر بستر تأکید دارد. موف استدلال می‌کند که نقش سیاست و هنر رادیکال مفصل‌زدایی مجموعه‌ی پیوندهای ایجاد شده از سوی شکل غالب کنونی قدرت و ایجاد مجموعه‌ی جدیدی از پیوندها است. باید بگوییم که من نیز با این رویکرد موافقم.

در سراسر زندگی من ایدئولوژی سرمایه‌داری هرگز تا این حد ضعیف نبوده است. نولیبرالیسم اکنون به‌عنوان نیرویی که شتاب رو به جلو دارد، ایفای نقش می‌کند (گرچه این بدان معنا نیست که نمی‌تواند برای همیشه همچون یک زامبی به کار خود ادامه دهد). اکنون نه زمان کناره‌گیری بیشتر از نهادها، بلکه زمان از نو اشغال کردن آنهاست. در حقیقت، بخشی از دلیل آن که نولیبرالیسم این‌چنین غالب شد این است که ما کناره‌گیری کردیم و متقاعد شدیم که رسانه‌های جریان اصلی مُرده‌اند و سیاست‌های پارلمانی ائتلاف وقت است. اما خود موفقیت نولیبرالیسم نشان می‌دهد که این چیزها هنوز نمرده‌اند. البته هم پارلمان و هم رسانه‌های جریان اصلی عمیقاً در بریتانیا، ایتالیا و بسیاری از کشورهای دیگر رو به زوال هستند و مدتی طول خواهد کشید - شاید حداقل یک دهه - تا بتوانیم تغییری در این مسئله ایجاد کنیم. اما به نظر من این‌چنین است که اگر می‌خواهیم آینده را بازیابی کنیم، اکنون زمان آن است که دوباره با این نهادها درگیر شویم.

**فرانکو «بیفو» براردی:** پاسخ دادن به این سؤال برای من آسان نیست، زیرا که بر زخم دردناکی دست گذاشته‌ای - به عبارتی، بر درماندگی نظری فعلی ما در مواجهه با فرایندهای انسانیت‌زدایی‌کننده‌ای که به دست سرمایه‌داری مالی برانگیخته شده‌اند. این مسئله به سان نوعی احساس شکست شخصی است. اما واقعیت را نمی‌توانم کتمان کنم که به عقیده‌ی من این‌چنین به نظر می‌رسد: آخرین موج جنبش - در حدود سال

۲۰۱۰ الی ۲۰۱۱- تلاشی در جهت احیای قسمی سوپژکتیویته‌ی عظیم بود. این تلاش با شکست مواجه شد: ما قادر به متوقف ساختن تهاجم مالی نشده‌ایم. اکنون جنبش ناپدید شده است، و فقط در شکل انفجارهایی پاره‌پاره‌اند که از سرنامیدی‌اند ظهور می‌کند. من عبارت «جنبش»<sup>۹</sup> را برای اشاره به هر شکلی از کنش توده‌ای به کار می‌برم که قادر به ایجاد تغییر در فرهنگ و ادراک حاکم باشد. به این علت فکر نمی‌کنم در لحظه‌ی کنونی جنبشی در یونان داشته باشیم. آنچه که در یونان داریم فقط واکنشی از سرنامیدی نسبت به ویرانی است- این یک مسئله‌ی واکنشی است و منزوی می‌شود. ما باید قادر به ایجاد یک الگوی نظری شویم، که فرض بگیرد شکل سوژه‌برساختنی<sup>۱۰</sup> که سابقاً آن را می‌شناختیم حال تمام شده است. جهشی که به پیکره‌ی نسل پسا-الفبایی- یعنی اولین نسلی که بیشتر کلمات را از ماشین‌ها آموخته است تا مادرش- هجوم آورده، عمیقاً توانایی ایجاد همبستگی را دچار فرسایش کرده است. فرایند بازترکیب‌بندی اجتماعی کار بی‌ثبات حداقل در شکل کنش جمعی و همبستگی سیاسی و آگاهی طبقاتی، دیگر غیرممکن به نظر می‌رسد. حقیقتاً نمی‌دانم که آیا این بدان معنی است که نسل من قادر به دیدن فرایند نوینی از ترکیب‌بندی اجتماعی است یا خیر. یعنی همان فرایندی که ممکن است روزی فرصت‌رهایی از ترس و تنهایی را به نسل جدید اعطا کند.

---

9- the movement

10- subjectivation



موف می‌نویسد که «شیوه‌های گوناگون مداخله‌ی آرتیویستی<sup>۱۱</sup> (به مانند گروه دِ پس مین)<sup>۱۲</sup> که تحت تأثیر استراتژی موقعیت‌گرایانه‌ی<sup>۱۳</sup> دِ تورتومنت<sup>۱۴</sup> [مضمون‌ربایی، بی‌راه‌روی] قرار دارند، در مختل ساختن تصویری صیقلی که سرمایه‌داری شرکتی در تلاش برای تحمیل آن است، مؤثر هستند و چنین مداخلاتی

۱۱- موف این عبارت را در فصل پنجم کتاب Agonistics به کار می‌برد که ترکیبی از هنر [Art] و کنش‌گری [Activism] است. و برای اشاره به مداخلات هنری‌ای از آن استفاده می‌کند که در راستای ساختن فضای عمومی آگونیستی و فرایند مفصل‌زدایی/بازمفصل‌بندی کمک می‌کنند.

۱۲- گروه آرتیویستی The Yes Men: گروهی است که از استراتژی «اصلاح هویتی» استفاده می‌کند، و با هویت‌های گوناگون ظاهر می‌شوند. سابقاً وبسایتی جعلی مشابه وبسایت سازمان تجارت جهانی راه‌اندازی کرده بودند و با در بسیاری از کنفرانس‌های با هویت نمایندگان سازمان تجارت جهانی حضور پیدا می‌کردند، بر روی سایت جعلی این گروه از سازمان تجارت جهانی با این متن مواجه می‌شدید: «سازمان تجارت جهانی یک بروکراسی بین‌المللی عظیم است، که هدف‌اش کمک کردن به کسب و کارها از طریق تحمیل «تجارت آزاد» است، به عبارتی آزادی [شرکت‌های] چندملیتی برای تجارت کردن به هر طریق که مناسب ببینند. WTO این آزادی را در ورای همه‌ی آزادی‌ها می‌بیند، آزادی‌هایی که شامل آزادی در خوراک، آب آشامیدنی، نخوردن بعضی چیزها، درمان بیماری، حفاظت از محیط زیست، پرورش محصولات خود، سازمان دادن یک سندیکا، حفظ خدمات اجتماعی، حاکمیت، و داشتن یک سیاست خارجی است. تمام این آزادی‌ها تحت حمله‌ی شرکت‌های عظیمی قرار دارند که تحت لوای «تجارت آزاد» فعالیت می‌کنند، که همان حق مبهمی است که گفتیم باید بر بقیه پیشی بگیرد.»

این گروه همچنین فعالیت‌های دیگری من جمله ساخت فیلم انجام داده است. جهت آشنایی بیشتر با آثار این گروه به وبسایت‌شان مراجعه کنید:

[www.theyesmen.org](http://www.theyesmen.org)

۱۳- situationist: موقعیت‌گرایی نام یک جنبش اجتماعی با مبنای فکری مارکسیسم آزادی‌خواه و جنبش‌های هنری آوانگارد نظیر دادا و سورتالیسم بود. آنها بر این باور بودند که افکار، احساسات، تمایلات و تجربیات و رفتارهای گذشته مشخص نمی‌کند که فرد در یک موقعیت خاصی چه کاری انجام دهد، بلکه خود موقعیت، تعیین‌کننده‌ی انجام هر کنشی است. همچنین انترناسیونال موقعیت‌گرا (SI) یک سازمان بین‌المللی که از هنرمندان آوانگارد، روشنفکران و نظریه‌پردازان سیاسی تشکیل شده بود. این سازمان که در اروپا برجسته بود، در سال ۱۹۵۷ تشکیل و در سال ۱۹۷۲ انحلال یافت.

مشخصه‌ی سرکوب‌گرانه‌ی سرمایه‌داری شرکتی را برجسته می‌سازند». ممکن است این مسئله صحیح باشد، اما پرده‌برداری از مشخصه‌ی سرکوب‌گرانه‌ی قدرت به طغیان منجر نمی‌شود. بالعکس، تنها قسمی حس در ماندگی را تقویت می‌کند. تکنیک‌های براندازانه در افشاکردن سرشت راستین سرمایه‌داری مالی کاملاً موثر بوده‌اند، اما آگاهی از واقعیت آگاهی طبقاتی نیست. دیدن خطر به تنهایی کافی نیست - ما همچنین نیازمند به مهارت فرار از خطر یا دفع کردن خطر هستیم. اکثریت مردم از سرمایه‌داری مالی متنفرند، اما این‌طور که پیداست این نفرت به جای آن‌که تبدیل به خودآیینی شود در حال تبدیل شدن به افسردگی است.

موف اضافه می‌کند: «همچنین می‌توان به انواع گوناگونی از مبارزات شهری نظیر «بازپس‌گیری خیابان‌ها»<sup>۱۵</sup> در بریتانیا، «سپیدجامگان»<sup>۱۶</sup> در ایتالیا، کارزارهای «تبلیغ بس است»<sup>۱۷</sup> در فرانسه یا «زمین نایکی - فضای بازاندیشی»<sup>۱۸</sup> در وین اشاره کرد - انواع بسیار گوناگونی از فعالیت‌های هنری - کنش‌ورزانه و شیوه‌های نبرد ارتباطی - چریکی وجود دارند». به هر حال در پانزده سال گذشته، کنش‌گری در متوقف ساختن تهاجم نظام‌مند شرکت‌ها و آژانس‌های مالی کاملاً ناتوان عمل کرده‌است. به آخرین موج مبارزات علیه دیکتاتوری مالی بنگرید که از جنبش آنکات<sup>۱۹</sup> بریتانیا تا جنبش

15- Reclaim the streets

16- Tute Bianche

17- Stop Advertising

18- Nike Ground-Rethinking Space

۱۹- Uncut: جنبشی در بریتانیا که متشکل از شبکه‌ای از گروه‌هایی بود که بر علیه اجتناب از مالیات و کاهش خدمات اجتماعی اعتراض می‌کردند.

آکمپادا<sup>۲۰</sup> اسپانیا و جنبش اشغال وال استریت<sup>۲۱</sup> ایالات متحده را دربر می‌گیرد. این موج جنبش‌ها در گسترش یافتن آگاهی در میان اکثریت جمعیت اثرگذار بوده است، اما سرعت برچیدن زندگی اجتماعی را کاهش نداده است.

نه تنها کنش‌گری سیاسی از اعمال تغییر در واقعیت سرمایه‌داری مالی ناتوان است، بلکه احزاب سیاسی جریان اصلی نیز در صورت پیروی نکردن از اتوماتیسم قدرت نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. نگاهی به شکست باراک اوباما در تغییر توزیع ثروت در آمریکا با وجود خیل عظیم حمایتی که در ۲۰۰۸ کسب کرده بود، بیندازید. زمانی که اوباما مجبور به سر فرود آوردن در برابر نیروی قدرت‌های مالی شد، «آری، ما می‌توانیم»<sup>۲۲</sup> به سرعت تبدیل به اسباب تمسخر و خنده شد. فکر می‌کنم خودآیینی تنها زمانی امکان‌پذیر است که مردم قادر به تغییر روال زندگی روزمره‌ی خود باشند - به‌عنوان مثال با گسستن بندهای وابستگی به مصرف‌گرایی و استثمار. به هر حال من در دو یا سه سال گذشته به این مسئله معتقد شده‌ام که این نسل بی‌ثبات کار قادر به آغاز یک فرایند خودآیین‌سازی نیست. این مسئله به خاطر نوعی آسیب‌پذیری روانی است که توسط بی‌ثبات‌بودگی، رقابت و تنهایی ایجاد شده است.

**مارک فیشر:** این پاسخ بسیار تکان‌دهنده و صادقانه‌ای است، اما در واقع این‌طور فکر می‌کنم که شما نقاط قوت موضع موف را برجسته ساختید. به نظر من این نقاط قوت در عوض استراتژی‌های زیبایی‌شناختی به استراتژی‌های سیاسی مربوط می‌شوند. مثال‌های موف از هنر براندازانه و یا ضدهرژمونیک چندان متقاعدکننده هم نیستند -

---

<sup>۲۰</sup>- acampada: به جنبش معروف به جنبش ۱۵ می (یا ایندیگاندوس [جوانان خشمگین]) اشاره دارد که در میدان پوئرتا دل سول در ۱۵ می ۲۰۱۱ در اعتراض به سیاست‌های ریاضتی تحمیل شده توسط ترویکا (گروه سه عضویتی) دست به کمپین زدند.

21- Occupy Wall Street

<sup>۲۲</sup>- Yes We Can: آهنگی تبلیغاتی در کارزار انتخاباتی باراک اوباما در سال ۲۰۰۸

استراتژی‌های دتورتومنت که او بدان‌ها اشاره می‌کند، مدتهاست که در سرمایه ادغام شده‌اند. هیچ چیز بهتر از هنر ضد-سرمایه‌داری به فروش نمی‌رود - به نحوی به تصویر کشیده شدن شرکت‌های بزرگ در فیلم‌های هالیوودی نظیر وال ای [۲۰۰۸] و آواتار [۲۰۰۹] نگاه بیندازید. این که از هنر و فرهنگ انتظار فراهم کردن منابع مورد نیاز برای غلبه بر فروپاشیدگی همبستگی را داشته باشیم، خواسته‌ی زیادی است و شما نیز به درستی این مسئله را توصیف کردید. هنر و فرهنگ خودشان قربانی این فروپاشیدگی هستند. در دوران شیوه‌های کاری پساوردیستی، ایدئولوژی نولیبرال و سرمایه‌داری ارتباطی، تخیل اجتماعی در نبرد است تا فرصتی برای رشد بیابد. برنامه‌های ریاضتی کنونی در بریتانیا - با یورش بردن به مسکن اجتماعی، مزایای رفاهی، غصب کردن بودجه‌ی آموزش عالی - زمان بدون فشاری که در آن تخیل اجتماعی می‌توانست توسعه یابد را حتی نایاب‌تر می‌کند.

مسئله این نیست که ترقی سرمایه‌ی مالی وقفه‌ناپذیر است، بلکه استراتژی‌هایی که جنبش علیه آن به کار گرفته است، استراتژی‌های درستی نیستند - چرا که دور زدن آنها برای سرمایه کار ساده‌ای است. این مسئله بدین معنی نیست که در یک دهه‌ی اخیر اتفاق مهمی رخ نداده است: برای نمونه، موج شورش‌های خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ نشان داد که دیگر گزاره‌ی به‌اصطلاح پایان تاریخ به پایان خط رسیده‌است. اما یک منظومه‌ی هوشمند باید از شکست‌های خود درس بگیرد و نه این که آنها را دوباره تکرار کند. همانطور که دیوید هاروی گفته‌است، ما نبایستی اشکال مشخصی از سازمان‌دهی را بت‌واره کنیم. در عوض، ما باید کاری را انجام دهیم که نولیبرال‌ها انجام داده‌اند و از مجموعه‌ای از استراتژی‌های متفاوت بهره بگیریم. اگر همانطور که شما مطرح کردید،

مشکل «تعبیه‌ساختن زیست-سیاسی اتوماتیسم روانی-اقتصادی در مغز اجتماعی»<sup>۲۴</sup> است» (و من فکر می‌کنم که چنین است)، پس ما باید بر سر مغز اجتماعی مبارزه کنیم. این به معنای مبارزه بر سر بستر در بوم‌شناسی رسانه‌های مسلط و به همان نسبت در سیاست‌های پارلمانی است. ارزش چارچوب موف دقیقاً در این نهفته است که فرض نمی‌گیرد سیاستمداران کنترل همه چیز را در دست دارند. اما سیاست‌های پارلمانی همچنان کانون حائز اهمیتی است که سرمایه‌ی مالی هنوز هم بدان نیازمند است. (اگر چنین نبود، پس چرا بیشترین تلاش ممکن را در جهت کنترل آن به کار می‌گیرد؟) نکته‌ی مهم در «مفصل‌بندی» سیاست‌های پارلمانی با نیروهای خارج از پارلمان است. چیزی که جنبش‌ها باید انجام دهند، ایجاد ارتباط با نهادهای موجود، نظیر احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و رسانه‌های جریان اصلی است - و همچنین برساختن نهادهای جدیدی که قابلیت اعمال فشار را دارند. همان‌طور که گفتید، انزجار از سرمایه‌ی مالی مشخصاً مسئله‌ای همه‌شمول جهانی است - اما، البته که این انزجار به‌طور خودکار به استراتژی‌هایی که به سرمایه آسیب برسانند، بدل نخواهد شد. در این ادعا حق با شماست که وقتی بیزاری گسترده از سرمایه‌ی مالی با این حس که نمی‌توان کاری را از پیش برد ترکیب شود، برآیندش در عوض هرگونه توانایی کنش جمعی، نأمیدی است. اما این نقش نهادهاست - نهادهای کهنه‌ای که باقی‌می‌مانند و نهادهای جدیدی که باید ابداع شوند - تا این تأثیرگذاری (و نارضایتی) را به عمل بدل کنند. اگر این عمل کارساز باشد، اقدام به‌صورت غیرمستقیم خواهد بود و نه مستقیم؛ این عمل به قصد ایجاد تغییرات تدریجی در مغز اجتماعی خواهد بود. ما برای ایجاد سوژه‌مندی نوروپتیک [عصبی] نیازمندیم که در مهندسی لیپیدویی درگیر شویم تا بلکه در برابر ماشین عظیم سرمایه مقابله به‌مثل کنیم. در عوض فلسفه‌های رخداد که در نوشته‌های فیلسوفانی نظیر آلن بدیو یافت می‌شوند، باید به ماکیاولی، آنتونیو گرامشی و استوارت

هال<sup>۲۵</sup> مراجعه کنیم. ما باید با شکیبایی و اعتمادبه‌نفس بیشتری نسبت به گذشته، [با مسائل] برخورد کنیم. ما باید آینده‌ای را که برای ناپدیدشدن آن سوگواری می‌کنیم بازپس بگیریم و این به معنای بازیابی یک زمان قریب‌الوقوع در جایی است که به‌طور بی‌امان علیه سرمایه اعتراض نمی‌کنیم و یا سدّ راه آن نمی‌شویم، بلکه به پیش روی آن می‌اندیشیم. این جا فضایی برای هنر در جهت ابداع دوباره‌ی خویش است - به‌عنوان مکانی برای کثرت چشم‌اندازها از یک آینده‌ی پسا سرمایه‌دارانه.

**فرانکو «بیفو» براردی:** مقصود من این نیست که ما بایستی نسبت به کنش زیبایی‌شناختی علیه قدرت سرمایه مخالفت بورزیم. آن قدرها هم ساده‌لوح نیستیم. من در جست‌وجوی راهی مؤثر برای تخریب قدرت بیدادگر، افسرده‌کننده و فقیرکننده‌ی سرمایه‌داری مالی هستم (اما کماکان نیافته‌ام)، که اساساً مبتنی بر به انقیاد کشیدن جامعه است. چرا جامعه به این سادگی به انقیاد در آمده است؟ این پرسشی است که باید شرح داده و فهمیده شود.

علی‌رغم همه‌گیری رسانه، مردم می‌دانند که بانک‌ها در حال نابود کردن زندگی‌شان هستند. همه متوجه این مسئله نیستند، اما بخش اعظم جامعه این را می‌داند. مردم می‌دانند، اما قادر به تغییر اتوماتیسم زندگی روزمره‌ی خود نیستند. آن‌ها فرزند دارند (چرا مردم بچه‌دار می‌شوند؟ این چیزی است که هرگز نمی‌توانم درک کنم)؛ آن‌ها به خرید ماشین و پر کردن باک بنزین آن نیاز دارند؛ آن‌ها به پول نیاز دارند؛ زیرا تنها پول می‌تواند تمام آن چیزها را برای‌شان خریداری کند. آن‌ها ناچار به پذیرش اخاذی هستند، و این امر به‌آهستگی اذهان، احساسات و انتظارات آنان را

---

۲۵-Stuart Henry McPhail Hall: استوارت هنری مک‌فیل هال (۱۹۳۲-۲۰۱۴) جامعه‌شناس، نظریه‌پرداز فرهنگی و فعال سیاسی مارکسیست زاده‌ی جامائیکا بود. هال به همراه ریچارد هاگارت و ریموند ویلیامز یکی از بنیانگذاران مکتب فکری بود که امروزه به‌عنوان مطالعات فرهنگی بریتانیا یا مدرسه‌ی مطالعات فرهنگی بیرمنگام شناخته می‌شود.

الگوسازی می‌کند. پس آن‌ها تلاشی در راستای اندیشیدن به آن‌چه که از آن اطلاع دارند، صورت نمی‌دهند: این‌که سرمایه‌داری در حال تخریب زندگی آنان است، زیرا این تنها مدلی از زندگی است که می‌توانند آن را تصور و سپری کنند.

مشکل این است که سرمایه‌داری معاصر را نمی‌توان با تغییر قوانین دگرگون ساخت. نه تنها سیاستمداران ذاتاً فاسدند- اگر می‌خواهی به قدرت برسی، به پول نیازمندی، باید تحت حمایت رسانه‌های بزرگ قرار بگیری و...- بلکه ماشین تصمیم‌گیری سیاسی قادر به تغییر اتوماتیسم زندگی روزمره نیست. فقط با تغییر اموری به مانند انتظارات یا شیوه‌ی زندگی‌مان در شهر می‌توانیم قدرت سرمایه را فرسوده کنیم. برای تغییر زندگی روزمره به همبستگی اجتماعی نیاز داریم، اما همبستگی نیز با بی‌ثبات‌بودگی و رقابت نابود شده است.

فکر نمی‌کنم امروزه ماکیاولی و گرامشی حرف زیادی برای گفتن داشته باشند. *فورتونا*<sup>۲۶</sup>ی [بخت] ماکیاولی سپهر نابه‌سامان رویدادهای زندگی بود که شه‌ریار باید بر آن‌ها حکم می‌راند. این ایده در اوایل دوران مدرن مؤثر بود، زیرا پیچیدگی فورتونا اندک بود؛ افراد کمی در بازی سیاسی شرکت می‌کردند و اطلاعات به راحتی در کنترل شه‌ریار قرار داشت. استراتژی گرامش‌یابی مبتنی بر هژمونی فرهنگی بود: تأثیر گذاشتن بر سپهر آگاهی اجتماعی. امروزه نیز مسئله بسیار مشابه است، اما سرعت و پیچیدگی سپهر اطلاعات<sup>۲۷</sup> اوضاع را کاملاً متفاوت می‌کند. کنش‌گری رسانه‌ای،<sup>۲۸</sup> همان‌طور که مورد ویکی‌لیکس نشان می‌دهد، قادر به منحرف کردن جریان اطلاعات و فاش کردن

---

۲۶ - *fortuna* الهه‌ی ثروت و مظهر شانس در آیین رومی است. تصویر چشم بسته از او هنوز یک چهره مهم در بسیاری از جنبه‌های فرهنگ ایتالیایی امروزی است، جایی که دوگانگی فورتونا / اسفورتونا (شانس / بدشانسی) نقش برجسته‌ای در زندگی اجتماعی روزمره ایفا می‌کند.

27- infosphere

28- Media activism

تعارضات قدرت بوده است، اما دیگر آگاهی نقادانه‌ی مسئله نیست. مسئله خودآیینی است- توانایی حقیقی کناره‌گیری از اتوماتیسم‌هایی که در حال پشتیبانی از قدرت‌اند. لطفاً فکر نکنید که من بر سر این نکته‌ی پایانی یک‌دندگی به خرج می‌دهم. گاهی به خودم می‌گویم: بایستی یک پروژه‌ی دیرپای بر ساختن دیسپوزیتیو<sup>۲۹</sup> اروپایی را در جهت خودآیینی اجتماعی آغاز کنیم. (در واقع بایستی بیست سال پیش در هنگام پیمان ماستریخت<sup>۳۰</sup> [معاهده‌ی اتحادیه‌ی اروپا] چنین پروژه‌ای را آغاز می‌کردیم. حال بسیار دیر شده است). فقدان هر شکلی از سازماندهی در ابعاد اروپا به صورت چشم‌گیری در موقعیت کنونی ملموس است؛ به خصوص در سطح مقاومت کارگری، که سندیکاها در مورد این نکته مسئول‌اند. اما در این خصوص مطمئن نیستیم که می‌توانستیم در آفرینش یک جبهه‌ی مقاومتِ کارآمد موفق عمل کنیم، زیرا زوال نیروی کارگران ارتباطی با مسئله‌ی سازماندهی نداشته، بلکه به انتظارات فرهنگی و اشکال زندگی مرتبط بوده‌است. بگذریم، حال خیلی دیر شده است: توفانی در راه است و ما پناهی نداریم.

این متن ترجمه‌ای است از:

<https://www.frieze.com/article/give-me-shelter-mark-fisher>

---

۲۹- dispositif: نزدیک‌ترین ترجمه‌ی ذکر شده برای این اصطلاح آپاراتوس است، امری دربرگیرنده‌تر نسبت به اپیستمه. فوکو برای پوشش دادن سویه‌های برون‌گفتمانی و مادی شکل‌دهی به رابطه‌ی قدرت و دانش از آن استفاده می‌کند. و دلوز آن را مرحله‌ای جدید از انضباط بخشی می‌داند و کارکرد آن را کنترل جامعه و حفظ اعمال قدرت می‌داند. برخی مترجمان نیز واژه‌ی سامانه را به جای آن به کار می‌برند که نامناسب یافته‌ام. لذا از ترجمه‌ی این عبارت به فارسی در طول متن خودداری کرده تا بار معنایی آن دست‌خوش تغییر نشود.

30- Maastricht Treaty